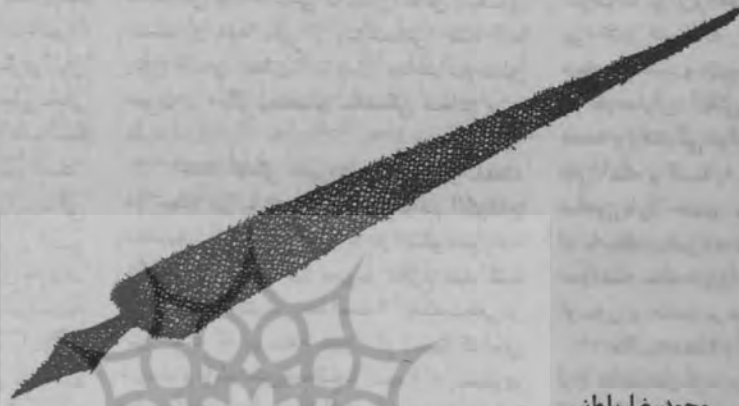




نقدی بر کتاب غلط ننویسیم ، بخش پایانی

در بخش سوم این مقاله ، چنانکه قبلاً گفته شد ، به بحث دربارهٔ مسائل کلی تر ویا ، به بیان دیگر ، درسهایی که از نگرشهای زیر-بنایی موجود در کتاب غلط ننویسیم می-توان آموخت خواهیم پرداخت .



محمد رضا باطنی

فارسی ، بیدی نیست که از این بادها بلرزد

نقد دکتر باطنی بر کتاب "غلط ننویسیم" آقای ابوالحسن نجفی بازتابهای گسترده‌ای به همراه داشته است. آذینه تاکنون نقدهای متعددی در زمینهٔ کتاب چاپ کرده است ، ولی به جرئت باید گفت که هیچکدام از آنها ، به این درجه بحث‌انگیز ، خواندنی و بازتاب آفرین نبوده است .

بازتابهای رسیده در مجموع یک حرف و سخن دارند و آن هم شیوهٔ برخورد دکتر باطنی با آقای ابوالحسن نجفی است . فراموش نکنیم که در روند کار می‌توان شیوهٔ برخورد را اصلاح کرد ولی به این واقعیت نیز باید توجه داشت که نقد سه قسمتی دکتر باطنی از محکمترین و علمی‌ترین نقدهای چاپ شده در سالهای اخیر بوده است .

متعلق به دوره‌های گذشته است و "بدعتها" یا تغییراتی که در روزگار ما در زبان رخ می‌دهد همه نشانهٔ هرج و مرج و بلبشو است که "زبان پاک نیاکان" را به تباهی و فساد سوق می‌دهد . آشکار است که چنین فرضی خلاف ماهیت و کار زبان است ، بد نیست تکرار کنیم که از راه همین تغییرات بوده است که فارسی باستان به فارسی میانه و فارسی میانه به فارسی امروز تبدیل شده است ، و از راه همین تغییرات بوده است که زبانهای فرانسه ، اسپانیایی ، پرتغالی ، ایتالیایی و بعضی دیگر از زبانهای

مدت طولانی زبان فارسی تغییر نکرده است یا این تغییر را نادیده بگیرد و از اهل زبان بخواهد که به شیوهٔ گذشتگان سخن بگویند و بنویسند . "ولی به شهادت مدخلهای کتاب ، که نمونه‌هایی از آنها را در بخش دوم ذکر کردیم ، این گفته به ندرت از مرحلهٔ حرف فراتر می‌رود و فرض غالب در سرتاسر کتاب این است که زبان تغییر نمی‌کند یا نباید تغییر کند . داوریهایی که دربارهٔ تغییرات و نوآوریهای زبان شده گواه بر این مدعا است . از دید آقای نجفی "زبان اصل و پاک"

نگرشی پویا در برابر نگرشی ایستا

یکی از فرضهای نادرستی که بر سرتاسر کتاب غلط ننویسیم سایه‌گستر است این است که زبان تغییر نمی‌کند یا نباید تغییر کند . البته استاد نجفی در پیشگفتار کتاب خود (صفحهٔ پنج) می‌نویسند : "البته کسی منکر تحول نیست و نمی‌تواند بگوید که در این

رومیایی از لاتین جدا شده‌اند، و از راه همین تغییرات بوده است که همه زبانهای خانواده بزرگ هند و اروپایی از یکدیگر و بالاخره از زبان واحدی انشعب یافته‌اند. این تغییرات بزرگ همه با همین تغییرات کوچک آغاز شده‌اند که بعضی از طرفداران "پاکی زبان" برجسب "بدعت، هرج و مرج، تباهی" و امثال آن بر آنها می‌زنند.

آقای کریم امامی در نظری که درباره کتاب غلط‌نویسیم داده‌اند و در مجله نشر دانش، شماره چهارم، ۱۳۶۷، به چاپ رسیده است (ضمن انتقاد نسبتاً تندى که بدون ذکر نام از شیوه نقد من بر کتاب نامبرده کرده‌اند) مطلب بالا را به نحو دیگری بیان کرده‌اند. ایشان می‌گویند: "هسته اصلی بحثی که انتشار کتاب غلط‌نویسیم همراه انداخته است دعوی کهنه زبان‌شناس و ادیب است.

زبان‌شناس دگرگونیهی زبان را جزئی از زندگی آن می‌داند، در حالی که ادیب نگران این دگرگونیهاست و می‌کوشد با استدلال و ارشاد جلو "کجرویها" بایستد. زبان‌شناس به مشاهده تغییر و تحولات زبان می‌نشیند، آنها را اندازه‌گیری می‌کند و چند و چون هر یک را به ثبت می‌رساند. ادیب از رواج نوآوریهای "ناصواب" بر می‌آشوبد و از احتمال "آلودگی" زبان احساس نگرانی می‌کند. زبان‌شناس دل مشغولی زبان "پاک" و "تاپاک" را ندارد. ادیب آرمانخواه است و زبان‌شناس واقعگرا. و کمی بعد اضافه می‌کنند: "در مورد غلط‌نویسیم، نکته‌ای که مرا متعجب ساخت ظهور مولف آن در نقش یک ادیب سختگیر بود... (در این شماره نشر دانش چهار نقد و نظر از آقایان میراحمد طباطبایی، کریم امامی، محمدعلی حمید رفیعی، و علی‌اصغر فیاض چاپ شده است که همه حاوی نکات ارزشمندی هستند. من خواندن این مقالات را به همه کسانی که به مسائل زبانی علاقمند هستند توصیه می‌کنم.)"

۲

یا سیاه یا سفید

فرض غلط‌دگرایی که در زیربنای بسیاری از مباحث غلط‌نویسیم قرار گرفته این است که در هر مورد فقط یک صورت "درست" وجود دارد و هرچه جز آن باشد "غلط" است، در حالیکه تمایز بین "درست و غلط" در زبان مانند تمایز بین شب و روز یا سیاه و سفید مشخص و مطلق نیست؛ در بسیاری موارد دو یا چند صورت زبانی می‌توانند پایهای هم‌بادکنار هم

درست باشند و به کار روند (مثلاً آثار و اثرات، چنانکه در بخش دوم این مقاله نشان دادیم). از این گذشته، تمایز بین درست و غلط به جای اینکه تمایز دو بعدی باشد، در غالب موارد یک تمایز تدریجی است که بیشتر به صورت یک پیوستار است، به این معنی که بین درست و غلط مطلق موارد بینابینی نیز مشاهده می‌شوند که با قطعیت نمی‌توان گفت به کدام سو تعلق دارند و باید با ملاک کمتر بیشتر سنجیده شوند نه با ملاک قاطع آری - نه. این وضع در همه زبانهای انسانی وجود دارد و منحصر به فارسی یا انگلیسی یا زبان خاص دیگری نیست و خود یکی از ویژگیهایی است که زبان طبیعی انسان را از زبان ریاضیات و منطق صوری و دیگر زبانهای ساختگی متمایز می‌سازد.

چند گونگی صورتهای زبان در تلفظ، در خط، در ساخت واژه‌ها و نیز در الگوهای دستوری مشاهده می‌شود. در اینگونه موارد، سؤال نباید به این صورت مطرح شود که "از اینها کدامش درست است؟" بلکه منطقی‌تر این است که پرسیده شود "از اینها کدامش درست‌تر یا کدامش مصطلح‌تر است؟" در بسیاری موارد، حتی به این سؤال تسی هم نمی‌توان جواب داد، مثلاً در زمینه تلفظ اگر پرسیده شود "نحسب درست است یا نَحسب؟" باید جواب داد هر دو. یا اگر پرسیده شود "شُمردن درست است یا شُمردن؟" باید گفت هر دو، ولی شُمردن رایج‌تر است. یا اگر پرسیده شود "گمان درست است یا گمان؟" باید جواب داد هر دو، ولی گمان تلفظ‌عادی‌تری است. همین گونه جوابها را در مورد گوناگونیهای خط، ساخت واژه، و در باره بسیاری از الگوهای دستوری باید داد.

اینکه چرا در زبان چندگونگی مشاهده می‌شود دلایل جندی دارد که از همه مهم‌تر همان ویژگی تغییر و تحول زبان است. تغییرات زبان به صورت جهش یا موتاسیون انجام نمی‌گیرد. چنین نیست که یک روز صبح که مردم از خواب بیدار می‌شوند معنی یا تلفظ با صورت نوشتاری یک کلمه تغییر کرده باشد. معمولاً این تغییر بدین نحو انجام می‌گیرد که نخست برای یک صورت جا افتاده و قدیمی رقیبی پیدا می‌شود. این رقیب ممکن است به زودی از میدان بدر رود و صورت قدیمی همچنان یک-تا-یک باقی بماند. نیز ممکن است این دورقیب (و گاهی چند رقیب) سالهای سال بطور مسالمت‌آمیز و گاهی در نبرد با هم به حیات خود ادامه دهند. اگر دوره این رقابت به طول انجامد معمولاً رقیب تازه وارد است که حریف قدیمی را از میدان بدر می‌کند و یگانه‌تاز میدان می‌شود. گاهی نیز اهل زبان ناآگاهانه به

نزاع آنها پایان می‌دهند، به این نحو که هر دو رانگاه می‌دارند ولی بار معنایی متفاوتی بر دوش هر یک می‌گذارند (مانند دو صورت زرده و زردک).

بدین ترتیب، شما در هر زمانی که زبان را زیر ذره‌بین قرار دهید و به مطالعه آن بپردازید، با گروهی از این چند گونگیها روبرو خواهید شد، زیرا چیزهایی در زبان در شرف دگرگون شدن هستند. زبان‌شناسان چون این واقعیت را درباره تحولات زبان می‌دانند، از برخورد با این دگرگونیهها برآشفته نمی‌شوند و آنرا امری طبیعی می‌دانند زیرا می‌دانند تحولات زبان عموماً از این مسیر عبور می‌کنند و هیچ گریزی هم از آن نیست. اما طرفداران "پاکی زبان" که زبان راهواره شسته و رفته می‌خواهند این گوناگونیهها را بر نمی‌تابند و آنها را به "بلیشو، هرج و مرج و تباهی زبان" تعبیر می‌کنند، و روشن است که از بانگ و فریاد یا آه و ناله خود طرفی نخواهند بست، زیرا کار آنها مشت برسدان کوبیدن و خشت بر دریا زدن است.

مثال thou و thee که در آغاز بخش اول مقاله نقل کردیم بسیار گویا است. قرنهای این دو ضمیر در مقام مفرد به کار می‌رفتند و مشکلی هم در بین نبود، تا اینکه ضمیر you به عنوان رقیب به حرم آنها تجاوز می‌کند. در اوایل قرن هفدهم، ضمیر you به عنوان جانشین thou جای پای خود را محکم می‌کند و منجر به پیدایش یک مورد چند گونگی می‌گردد. می‌بینیم که درست در همین وقت است که آن طرفدار پاکی زبان بر می‌آشوبد و ناسزا می‌گوید. با گذشت زمان you ضمیر thou را به کلی از میدان بدر می‌کند و یگانه‌تاز آن حوزه معنایی می‌شود. پس از کامل شدن این فرایند، غائله نیز ختم می‌شود و طرفداران "پاکی زبان" نیز خاموش می‌شوند و به واقعیت تن در می‌دهند.

۳

"جعل لغت" یا وضع لغت

"جعل لغت" از کارهایی است که استاد نحفی آن را در زبان روا نمی‌دانند. ایشان صفت "جعلی" یا معمول را درباره کلمات و عباراتی به کار می‌برند که سابقه دیرینه یا "سابقه" قدمایی ندارند و جدیداً ساخته شده‌اند (به عنوان مثال، نگاه کنید به صفحات ۱۰۳۰، ۱۰۵۹). در زیر مدخل آتش گشودن می‌نویسند: "این ترکیب جعلی... از ساخته‌های دستگاه لغت سازی ارتش است...". ایشان واژه سازی را جعل لغت می‌دانند و آن را تقیح می‌کنند و اجتناب از آن را لازم می‌

شمارند . ما می خواهیم بگوییم این نظری است غیر علمی ، غیر عملی و زیانمند .

الف) همه لغات در آخرین تحلیل "جعلی" هستند . درست است که در زبان اشتقاق و قواعد اشتقاق وجود دارد و بسیاری از واژه های زبان از راه این قواعد و طبق الگوی آنها ساخته می شوند ، ولی سرانجام ما به جایی می رسیم که نمی توانیم رابطه ای ذاتی بین دال (یعنی لفظ) و مدلول (یعنی مفهوم یا شیئی که لفظ به آن دلالت می کند) پیدا کنیم . مثلاً " خریدار " از ترکیب " خرید " و پسوند " دار " ساخته شده است ، ولی " خرید " یا بن مضارع آن " خور " دیگر از راه اشتقاق تجزیه شدنی نیست ، و رابطه این لفظ با عملی که به آن دلالت می کند رابطه ای است وضعی یا قراردادی یا جعلی یا هر نام دیگری که مناسب آن بدانید . اگر جز این بود ، و رابطه لفظ و معنا رابطه ای ذاتی بود ، در سرتاسر جهان فقط یک زبان وجود می داشت و لازم نبود برای عمل خریدن در زبانهای مختلف واژه های مختلف به کار برده شود .

اینکه لغات زبان اساساً وضعی هستند ، کشف تازه ای نیست . قدمای ما به این امر واقف بوده اند . دکنتر شفیع کدکی در مقدمه " گزیده " غزلیات شمس نشان می دهد که مولانا نه تنها به این امر واقف بوده بلکه از بسیاری از معاصران ما نیز نسبت به زبان دیدی علمی تر و واقع بینانه تر داشته است . ایشان (در صفحه بیست و دو) چنین می گویند :

" ... از نظر مولانا زبان وسیله تعهیم و تفاهم است و درست و نادرست آن را کاربرد عامه اهل زبان تعیین می کند . آنچه مردم می گویند ملاک صحت است نه منحصراً آنچه در واژه نامه ها و در آثار ادیبان ثبت شده است . داستانی که در مناقب العارفين افلاکی (ج ۲ / ۲۱۹) آمده نمایشگر این نظر مولانا است :

همچنان منقول است که روزی حضرت مولانا فرمود آن قلف را بیاورید . و در وقت دیگر فرمود که فلانی مفتلا شده است ؛ بوالفضولی گفته باشد که قفل بایستی گفتن و درست آن است که مبتلا گویند . فرمود که " موضوع آن چنان است که گفتی ، اما جهت رعایت خاطر عزیزی چنان گفتم که روزی خدمت شیخ صلاح الدین مفتلا گفته بود و قلف فرمود . درست آن است که او گفت ؛ چه اغلب اسما و لغات موضوعات (پانویس شفیع ؛ موضوعات ، نهادها) مردم در هر زمانی است - از مبداء فطرت . "

" خود مولانا نیز گاهی در شعرش همان صورت رایج گفتاری را اختیار کرده است : هم فرقی و هم زلفی ، مفتاحی و هم قلفی . . . "

غرض ما از این نقل قول این نیست که بگوییم چون مولانا قلف و مفتلا به کار برده است ما هم باید چنین کنیم ، بلکه منظور از یک سونشان دادن سعه صدر مولانا در کاربرد زبان است و از سوی دیگر آگاهی او از اینکه " اسما و لغات موضوعات مردم در هر زمانی است . "

همه این توضیحات برای این بود که بتوانیم این سوال را مطرح کنیم : اگر همه واژه های زبان " موضوعات مردم در هر زمانی است " ، یا به بیان دیگر ، اگر همه واژه های زبان در اساس وضعی و قراردادی یا " جعلی " هستند چه مانعی دارد که هرگاه ضرورت ایجاب کرد (چنانکه می کند و ما به بحث آن خواهیم پرداخت) ما واژه یا عبارتی را جعل کنیم ؟ از لحاظ نظری و علمی کجای این کار مورد ایراد است ؟ به بیان روشن تر ، چرا ما نباید بتوانیم بر حسب ضرورت واژه بسازیم و چه کسی حق دارد این واژه های نوساز را تحطئه کند و آنها را مردود بشناسد ؟



ب) پرهیز از " جعل لغت " زایایی زبان را از ریشه خشک می کند . زندگی در جنب و جوش و حرکت است . هر روز چیز نوری خلق می شود ؛ مفهوم تازه ای رایج می شود ؛ شکل یا محتوای چیزی عوض می شود . همه این دگرگونیها در زبان بازتاب پیدا می کنند ، و یکی از راههای اصلی برای پاسخگویی به آنها واژه سازی یا " جعل لغت " است . امروز همه می دانند که ما در همه رشته ها مورد هجوم

واژه های علمی قرار گرفته ایم . در اینجا دو راه بیشتر در جلومو نیست : یا باید آن واژه های خارجی را همراه با پدیده های فرضی که مدلول آنها هستند بپذیریم و به کار ببریم یا باید برای آن واژه ها معادل فارسی بسازیم . طرفه اینکه این هر دو راه مورد ایراد کسانی است که سنگ زبان فارسی را به سینه می زنند و راه سومی نیز نیست و ندارند که پیشنهاد کنند . به نظر من در برابر واژه ها و اصطلاحات خارجی که به فارسی هجوم می آورند باید واژه ساخت ؛ ابزارهای زنگار گرفته واژه سازی را باید صیقل داد . زبان فارسی این توانایی را دارد که به صورت یک زبان علمی درآید ، به شرط اینکه به آن فرصت و امکان داده شود و با ایرادهای بنی اسرائیلی راه پویای آن را سد نکنند . برای اینکه روشن شود این حرفها شعار نیست و امکان عملی دارد به نحوه کار گروههای واژه سازی علمی در مرکز نشر دانشگاهی اشاره می کنم . به شهادت واژه نامه هایی که منتشر کرده اند بیشتر از این گروهها ، گروه فیزیک و به دنبال آن گروه شیمی است . روش کار این گروهها علمی و اساسی است . مثلاً " گروه فیزیک مصدر جعلی " قطبیدن " را در مقابل polarize پذیرفته و سپس مشکل تعداد کثیری از اصطلاحات را به صورت یک خانواده حل کرده است . موارد زیر به عنوان نمونه از واژه نامه فیزیک (مرکز نشر دانشگاهی ، ۱۳۶۶) انتخاب شده اند :

قطبش سنج polarimeter
 قطبش نما polariscope
 قطبش پذیری polarizability
 ۱) قطبش ۲) قطبیدگی polarization
 قطبیده polarized
 نور قطبیده polarized light
 قطبشگر ، قطبی کن polarizer
 قطبیده polarizing

تنها با کمک قطبش " مشکل ۲۱ اصطلاح و با کمک " قطبیدگی " مشکل ۱۰ اصطلاح را حل کرده اند (نگاه کنید به صفحه ۱۹۲ واژه نامه) . همچنین در شاخه " واژه سازی شیمی با پذیرفتن مصدر جعلی " اکسیدن " مشکل یک خانواده از اصطلاحات خارجی را حل کرده اند . موارد زیر به عنوان نمونه ذکر می شوند :

اکسیدن oxidate
 اکسایش oxidation
 اکسایشی oxidative
 اکسیده oxidized
 اکسنده oxidizing
 اکسنده oxidant

نکنه ؛ صهی که درباره لغت بطور اعم و درباره واژه های تازه ساز بطور اخص باید در نظر داشت این است که حیات لغت موقعی

آغاز می‌شود که از طرف اهل زبان به‌کار گرفته شود. اگر واژه‌ای، هر چند هم درست ساخته شده باشد، از طرف اهل زبان به کار برده نشود، آن واژه لاشعاری نیست. بر عکس این نیز صادق است: ممکن است واژه‌ای دقیقاً منطبق بر قواعد اشتقاق نباشد، ولی مورد اقبال مردم قرار گرفته باشد. در این صورت، این واژه به رغم نابهنجاری ساخت، واژه‌ای است زنده و فعال. این نکته، اخیر بسیار حائز اهمیت است. اگر در زمینه‌های علمی کسی واژه‌ای را ساخت و آن واژه از طرف دیگران پذیرفته شد و به کار رفت، دیگر نباید متوجه خشخاش گذاشت که این باید اینطور ساخته می‌شد و حالا اینطور ساخته شده و بنابراین غلط است. این کار از لحاظ نظری قابل دفاع ولی از لحاظ عملی بسیار زیانمند است، روزگاری بود که همه می‌گفتند بلدی، نظمیه، مالیه و غیره.

در آن وقت این لغات بار معنایی داشتند و زنده بودند. بعداً "واژه‌های شهرداری، شهربانی و دارایی ساخته شدند. در آغاز کار (بدون کاربرد مردم) این واژه‌ها لاشعاری لفظی بی‌روحی بیش نبودند. ولی به تدریج که به کار رفتند و بار معنایی جمع کردند به واژه‌های زنده و فعال زبان تبدیل شدند. امروز قضیه عکس شده است: یعنی بلدی، نظمیه و مالیه، چون دیگر به کار نمی‌روند به لاشعاری بی‌روحی تبدیل شده‌اند که فقط ممکن است برای ضبط در یک فرهنگ تاریخی مناسب باشند. بنابراین لفظ به خودی خود مهم نیست، کاربرد است که مهم است. ملاک مرگ و زندگی لغت کاربرد آن است.



گرده برداری کار درستی است

پیش از آنکه درباره نقش گرده برداری در زبان چیزی بگویم بهتر است اغتشاشی را که در اصطلاحات پیش آمده است برطرف کنیم. آقای نجفی در صفحه ۵۰۵ کتاب خود چنین می‌نویسد: گرده برداری (معادل calque در فرانسه و loanshift در انگلیسی) عبارت است از ترکیبی که اجزای مشکل آن جدا جدا از اجزای ترکیب خارجی ترجمه شده و در کنار هم قرار گرفته باشد. مانند "راه آهن" که ترجمه لفظ به لفظ از chemin de fer فرانسوی یا "مغز شویی" که عیناً ترجمه از brain washing انگلیسی است. این تعریف درست است اما باید اضافه کنیم که calque با آنکه واژه‌ای است فرانسوی

ولی در زبان انگلیسی نیز به همین معنی در حوزه زبانشناسی به کار می‌رود. اما این واژه در زبان انگلیسی مترادفی هم دارد و آن loan translation است و نه loan shift که آقای نجفی آن را به کار برده‌اند. اصطلاح اخیر معنای دیگری دارد که ما در زیر به آن خواهیم پرداخت. (ما با اجازه آقای نجفی در این بخش از مقاله به جای "گرده برداری" ایشان اصطلاح "ترجمه قرضی" را به کار می‌بریم چون هم گویاتر و درست‌تر به نظر می‌رسد و هم در زبانشناسی فارسی قدمت کاربرد دارد.)

اما loanshift، که ما آن را "تغییر قرضی" خواهیم نامید، نوعی گسترش معنایی است که واژه‌ای تحت تاثیر یک واژه خارجی پیدا می‌کند. مثلاً بیشتر "یخچال" به جایی می‌گفتند که در رستوران آب می‌انداختند و یخ می‌گرفتند تا در تابستان مورد استفاده قرار دهند. ولی ما در فارسی معنی این کلمه را گسترش داده‌ایم تا معنی کلمه انگلیسی refrigerator را نیز که نام دستگاه سردکننده، صندوق شکلی است که امروز در بسیاری از خانه‌ها یافت می‌شود، در برگیرد. نوعی دیگر از "تغییر قرضی" را در مورد "پا می" ببینید که بعضی آن را تحت تاثیر foot در زبان انگلیسی به معنی واحد اندازه‌گیری طول (که برابر با ۱۲ اینچ یا ۳۰/۴۷۹ سانتیمتر است) نیز به کار می‌برند. این همان چیزی است که آقای نجفی سعی کرده‌اند در زیر "گرده برداری معنایی" بیان کنند، منشأ گذشته از خلط اصطلاح تعریف ایشان نیز معشوش و درهم بوهم درآمده است.

ترجمه قرضی شاید رایج‌ترین پدیده‌ای باشد که در برخورد زبانها مشاهده می‌شود. به عنوان مثال به اصطلاح "هستشوی مغزی" توجه فرمایید. این اصطلاح ترجمه لفظ به لفظ اصطلاح انگلیسی brainwashing است که خود ترجمه چینی hsi nao است که برگردان لفظ به لفظ آن "شستن مغز" است. اصطلاح brainwashing را نخستین بار یک روزنامه‌نگار آمریکایی به نام ادوارد هانتز از روی توصیفی که جینیان فراری پس از پیروزی کمونیستها بر چین، از مفهوم hsi nao کرده بودند به کار برد. ترجمه اصطلاح Brain washing به زودی به صورت لفظ به لفظ یا اندک تغییری به بسیاری از زبانها راه یافت: در فرانسه به آن lavage de cerveau، در آلمانی به آن Gehirnwäsche، در عربی به آن غسل الدماغ می‌گویند. و در چندین زبان دیگر نیز که من موفق به پرس و جو شده‌ام وضع به همین منوال است: همه ترجمه قرضی اصطلاح انگلیسی را به کار می‌برند.

ترجمه‌های قرضی عربی که در فارسی رایج شده‌اند نیز کم نیستند: "با این همه"، "با وجود این" ترجمه مع هذا؛ "بنابراین"، "از این رو" ترجمه علی هذا؛ "به هر حال" ترجمه علی ای حال. "اگر خدا بخواهد" ترجمه ان شاء الله. "ستاره" دنباله دار ترجمه ذو ذنب و عده، بسیار زیاد دیگر که با اندک توجهی می‌توان آنها را باز شناخت. زبان عربی نیز خود، مانند هر زبان دیگر ترجمه قرضی می‌پذیرد. به مثالهای زیر توجه فرمایید:

فارسی	عربی	انگلیسی
ضدآیستنی	مانع للحمل	Contraceptive
حمله هوایی	غارة جویه	air raid
دو زبانه	ذو لُغَتَین	bilingual
طول موج	طول الموجة	wavelength
بیماری آمیزشی	مرض تناسلی	venereal disease

زبانهای اروپایی نیز، مانند دیگر زبانها، از روی الگوهای هم ترجمه قرضی می‌سازند. در کتاب غلط ننویسیم، آنجاهایی که استاد نجفی به "گرده برداری" های فارسی از زبانهای غربی ایراد می‌گیرند، من توانستم با یک تورق سریع ۱۷ مورد را پیدا کنم که عبارت فرانسه و انگلیسی ترجمه قرضی یکدیگر هستند و جای تردیدی نیست که با فرانسه از روی الگوهای انگلیسی به ترجمه قرضی دست زده و یا بر عکس انگلیسی چنین کرده است. شماره‌های زیر به صفحات کتاب غلط ننویسیم ارجاع می‌دهند که این ترجمه‌های قرضی را در آنها می‌توان یافت: ۵۳، ۵۵، ۴۵، ۴۱، ۷، ۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۵۱، ۲۲۳، ۲۹۵.

زبان عادی و روزمره ما پر است از ترجمه‌های قرضی: دوچرخه، آسمان خراش، سازمان ملل متحد، بازار مشترک اروپا، جنگ شهرها، جنگ نفت کشتها، آتش بس، موازنه پرداختها، و عده، بشمار دیگر همه ترجمه قرضی هستند و اکثر آنها در زبانهای دیگر نیز به صورت ترجمه قرضی راه یافته‌اند.

بسیاری از اصطلاحات علمی که امروز در زبان ما جا افتاده‌اند و کم و بیش مورد پذیرش اهل فن نیز هستند ترجمه‌های قرضی هستند. نگاه کنید به واژه‌نامه فیزیک (مرجع ذکر شده) زیر واژه wave. اصطلاحات زیر عموماً از راه ترجمه قرضی ساخته شده‌اند: ستیغ موج، معادله موج، شکل موج، جبهه موج، موجبر، طول موج، موج‌گونه، حرکت موج، انتشار موج، عدد موج نورشناسی موج، بسته موج، دوگانگی موج - ذره، قطار موج، دام موج، بردار موج، و بسیاری دیگر. همین وضع را نیز کم و بیش در اصطلاحات علوم دیگر

